فهرست مطالب

[موضوع: فقه / اجتهاد و تقلید /مسأله تقلید (شرایط مجتهد- شرط عدالت) 2](#_Toc529705409)

[اشاره 2](#_Toc529705410)

[نکته 2](#_Toc529705411)

[عناصر و مؤلفه‌های قول سوّم 3](#_Toc529705412)

[بررسی عناصر و مؤلفه‌های قول سوّم 3](#_Toc529705413)

[محور اول 3](#_Toc529705414)

[صورت‌های مختلف اشخاص در انجام افعال و ترک معاصی 5](#_Toc529705415)

[صورت اول 5](#_Toc529705416)

[صورت دوم 5](#_Toc529705417)

[صورت سوّم 5](#_Toc529705418)

[اشکال به نظر مرحوم خوئی 7](#_Toc529705419)

[حاصل کلام 9](#_Toc529705420)

بسم الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه / اجتهاد و تقلید /مسأله تقلید (شرایط مجتهد- شرط عدالت)

## اشاره

بحث در محور سوّم از تحلیل اقوال و تصویرات ثبوتی اقوال بود قبل از آنکه به بحث اثباتی و ادله پرداخته شود.

همان‌طور که مستحضرید محور سوّم پیرامون قولی بود که کثیری از متقدمین و هم متأخرین به آن معتقد بوده و آن عبارت بود از اینکه «عدالت وصف فعل است» و در اینجا نیز عبارت است از اجتناب از معاصی و فعل طاعات همراه با داعی خوف الهی.

### نکته

آنچه گفته شد نظریه محور سوّم بود، البته قبل از اینکه وارد بحث شویم باید به این مسأله اشاره شود که با توجه کلماتی که برخی از آنها را خودم مشاهده کردم و برخی توسط جناب آقای پوراکبر برای بنده فرستاده شد (که ایشان گاهی زحمت کشیده و از طریق شبکه‌های مجازی به ما کمک می‌دهند و می‌فرستند که از ایشان ممنون هستیم و تشکر می‌کنیم) قبل از اینکه به ادامه تصویر این قول پرداخته شود وقتی به کلمات مراجعه می‌شود مشاهده می‌شود که بین این دو نظریه –که البته فاصله آنها چندان زیاد نیست- و بین قائلین آنها نوعی از رجزخوانی و حماسه وجود دارد. به‌عنوان‌مثال مرحوم صاحب جواهر بسیار رجز داشته و به‌نوعی قول به ملکه را «هو» می‌کند و با عباراتی همچون «فی غایة الضعف» و ... و می‌توان گفت با تندی با قول ملکه برخورد کرده است که از مرحوم علامه شروع شده است و دیگران نیز از آن پیروی کردند و این قول به ملکه در اقوال عامه نیز قوی می‌باشد و آنها نیز بیشتر به ملکه معتقد بودند. همچنین در نقطه مقابل نیز مرحوم آقای حائری (مؤسسه حوزه قم) قول به ملکه را بسیار مسلّم می‌دانند و ایشان درصدد هستند تا بگویند این قول کاملاً روشن بوده و نیازی به بحث ندارد. فلذا باید گفت این‌چنین ارتباطی بین این دو قول وجود داشته و این‌طور نیست که به‌سادگی با یک بحث علمی از کنار آن عبور کرده باشند بلکه همان‌طور که ملاحظه شد در کلمات قائلین عباراتی همچون «فی غایة الضعف» و «مسلّم است» و از این قبیل عبارات وجود دارد، یعنی درواقع قول به ملکه با این مسأله مواجه است که از طرفی کسانی همچون صاحب جواهر به‌نوعی فرموده‌اند «فی غایة الضعف» و یا بعضی تعابیری دارند که این از فقه عامه درواقع به خاصه سرایت کرده است که این یک طرف طیف می‌باشد تا کسانی که قائل‌اند که ملکه یک امر روشنی است و اصلاً آیا مگر می‌شود عدالت را بدون ملکه تصویر کرد؟ و درواقع این‌ها تا این حد امر را مسلّم می‌دانند.

این قول ملکه است که این‌چنین با رویکردهای متفاوت و در طیف‌های کاملاً متمایز و متفاوت –و احیاناً متعارض- با آن برخورد شده است.

حال مجدداً به بحث گذشته باز می‌گردیم؛ عرض شد که قول به اینکه عدالت فعل است و درواقع همان فعل طاعات و اجتناب از معاصی است، این قائلان زیادی دارد چه از متقدمین و چه از متأخرین و تقریر آن از مرحوم خوئی در جلسه گذشته در اینجا بیان شد و در ادامه هم همان تقریر دنبال خواهد شد که می‌توان گفت تقریباً تقریر منقّح تر و جامع‌تری که وجود دارد همین است که در کلام مرحوم خوئی می‌باشد که البته بسیاری از این‌ها در کلام آیت‌الله حکیم و دیگر بزرگان نیز وجود دارد لکن در اینجا فعلاً مبنا همان فرمایشات مرحوم خوئی است.

### عناصر و مؤلفه‌های قول سوّم

در جلسه گذشته عرض شد که عناصر و مؤلفه‌های این قول عبارت بود از اینکه:

1. عدالت وصف فعل است و در آن ملکه وجود ندارد.
2. جهت دیگر اینکه این عدالتی که وصف فعل می‌باشد در اینجا دارای مراتب و درجاتی است که در این بحث مقصود آن درجه‌ای است که فعل طاعات و ترک معاصی به صورت مستمر باشد نه صرف الوجود و انجام نادر و ... بلکه این فعل طاعات و ترک معاصی باید به صورت علی‌الاصول و غالبی و پیوسته باشد. حال اینکه این معنا از کجا مشخص می‌شود؛ از مناسبات حکم و موضوع و یا مشتقی که در اینجا به کار می‌رود در مفهوم آن یک نوع پیوستگی و استمرار دارد و دلایل دیگری از این قبیل که بعداً به آن پرداخته خواهد شد.
3. نکته و مؤلفه سوم در این قول این بود که این ترک معاصی ناشی از عدم مقتضی و یا حبّ در درجه بالا نباشد بلکه صرفاً ناشی از خوف الهی و یا رجاء به ثواب و امثال این‌ها نشأت گیرد.

این‌ها نقاط اساسی در کلام ایشان وجود داشت.

## بررسی عناصر و مؤلفه‌های قول سوّم

در اینجا باید چند مطلب مورد بررسی قرار گیرد تا مشخص شود که فرمایش ایشان در این محورها و نقاط و نکات و مؤلفه‌هایی که فرمودند آیا تمام است یا خیر و احیاناً نیاز به تکمیل دارد یا خیر؟

### محور اول

محور اولی که در تصویر این قول و بررسی این مؤلفه‌ها باید مورد اشاره قرار گیرد این است که ظاهر کلام ایشان و جمعی دیگر این است که ترک معاصی و انجام طاعات می‌بایست تماماً به داعی خوف و یا رجاء مستند بشود که ایشان از دواعی ثلاثه یا اربعه همین داعی خوف و رجاء را برجسته کرده و بیشتر نیز داعی خوف از عذاب الهی در کلام ایشان برجسته شده است و ایشان فرموده‌اند ترکی که مستند به طبع شخص باشد این ملاک نیست بلکه ترکی که مستند به خوف از عذاب الهی و یا رجاء در ثواب اخروی باشد معنای این عدالت و این تصویر می‌باشد. این مسأله ای است که اگر ملاحظه فرموده باشید به صراحت در آن وجود دارد که در جلسه گذشته نیز عرض شد.

درواقع ایشان می‌خواهند بفرمایند که اگر کسی به طبع خود منتهی است و معاصی را ترک می‌کند این را عدالت نمی‌نامند بلکه عدالت آن است که این ترک شخص ناشی از یک داعی و خوف الهی باشد و الا اگر کسی است که در یک محیطی تربیت شده است که حتی ممکن است خدا و دین را نیز قبول نداشته باشد لکن اهل شرب خمر و زنا و ... نیست و بر حسب اتّفاق فرهنگ او با این ترک معاصی در مباحث ما است سازگار است که حال یا دواعی شخصی در او نیست مثل اکل قازورات (چیزهای فاضلاب) که مسلّم است که این‌ها حرام است به دلیل اینکه اکل خبائث حرام می‌باشد اما او طبع پاک و تمیزی دارد که اصلاً به این فکر نمی‌کند که فاضلاب را اکل و شرب کند؛ و یا در فرهنگی است که شرب خمر در آن نیست، فواحش نیست، ربا نیست و یا توهین و جسارت به دیگران در فرهنگ آنها نیست که البته بخش زیادی از مسائلی که ما در دین معتقدیم بخش زیادی از آن مسائل عقلایی است و فقط برخی از موارد آن تفاوت دارد.

 به‌طور کل این شخص از لحاظ شخصی دارای طبع سالمی است و از لحاظ فرهنگی هم در محیطی رشد کرده است که غالب مواردی که ما آنها را معاصی به شمار می‌آوریم او به طبع خود مرتکب آنها نمی‌شود و درواقع ترک این‌ها با دواعی شخصی و به اقتضاء طبع سالم و یا فرهنگ مناسب ترک می‌شود که درواقع این ترک معاصی مستند به اقتضائات طبع و یا فرهنگ او است و در این ترک انگیزه الهی خوف از عذاب و یا امید به ثواب نقشی ندارد. مرحوم خوئی می‌فرمایند که این عدالت نیست بلکه عدالت آن است که تحت تأثیر انگیزه‌های دینی و الهی شخص تشرّف پیدا کرده و به این امور مقیّد می‌شود.

این یکی از نکاتی است که در نظریه ایشان برجسته می‌باشد و ظاهر آن هم تعمیم است، به این معنا که ترک همه آنها مستند به داعی خوف و رجاء ثواب است، یعنی تمام این‌ها که رعایت می‌کند مورد ابتلا او است و رعایت می‌کند مستند به داعی خوف یا داعی رجاء است.

پس طبق نظر ایشان؛ اولاً داعی خوف و رجاء باید پشتوانه ترک این معاصی و عدالت به این معنا باشد و ثانیاً در تمام آنها باید این داعی وجود داشته باشد.

البته در اینجا این نکته وجود دارد و خودِ مرحوم خوئی هم در فرمایشات می‌فرمایند که این قاعده در توصلیات است یعنی درواقع اینکه می‌شود فعل طاعات و ترک معاصی مستند به طبع شخصی و یا فرهنگ اجتماعی بشود نه به پایه دینی و ایمانی، این در توصلیات می‌باشد اما در تعبّدیات این وجود ندارد؛ یعنی اینکه کسی نماز بخواند، روزه بگیرد، حج برود و امثال این افعال روشن است که در تعبّدیات و اعمال عبادی که تقوّم به قصد قربت الهی دارد چنین چیزی معقول نیست اما این معقول نیست که کسی به لحاظ اقتضاء طبع شخصی و شرایط فردی و یا آن طبع اجتماعی و فرهنگی در جامعه وجود دارد و به او منتقل شده است تمام توصلیات و یا اکثر آنها را انجام بدهد و معاصی آن را ترک کند این متصوّر است و امکان‌پذیر است. در ترک افعال آن خیلی معقول است و در فعل واجبات توصلی هم تصویر آن معقول است. مثلاً اینکه شخص میّت را دفن کند و موارد دیگر از توصلیات که جزء واجبات است شخص انجام بدهد اما با انگیزه شخصی و تحت تأثیر طبع فردی و یا فرهنگ اجتماعی و یا حتّی انگیزه‌های دیگری همچون ریا و اینکه چون دیگران انجام می‌دهند او هم همرنگ آنها شود انجام می‌دهد، مثلاً همه دفاع می‌کنند این هم در دفاع شرکت می‌کند که این مسأله در دفاع مقدّس کشورمان وجود داشت که مسیحیان و غیر متدیّنان به اسلام هم در آن شرکت داشتند و درواقع در یک کار توصلی شرکت کردند. پس بنا بر انگیزه‌هایی همچون همرنگ جماعت شدن، انگیزه‌های ملّی، انگیزه‌های ریائی و ... تا طبع فردی و یا فرهنگ عامّ اجتماعی همه و همه می‌توانند در انجام این افعال و ترک معاصی دخیل باشند که این‌ها یک سلسله عوامل گوناگونی هستند که می‌توانند بخش زیادی از این تروک و محرّمات را شخص ترک کرده و مرتکب آنها نشود و حتّی بخشی از توصلیات را بر اساس آن انجام بدهد که این در اینجا معقل است. البته بله در واجبات عبادی این حالت معقول نیست چراکه شرط آنها قصد قربت است که حاکمیّت داعی خوف یا رجاء و یا حبّ باشد که در این‌ها نمی‌شود با انگیزه‌های دیگر صورت پذیرد، اما در مابقی افعال امکان‌پذیر است.

حال فرمایش مرحوم در اینجا این است که عدالت به مفهوم شرعی و در مقام بحث شرعی انجام این توصلیات و یا ترک محرّمات است با داعی خوف الهی یا رجاء ثواب اخروی و امّا لا بداع الخوف و الرجاء این دیگر در دایره عدالت شرعی قرار نمی‌گیرد.

سؤال: این صورتی که در اینجا مطرح می‌شود ارتباطی به مجتهد ندارد چراکه در اینجا بحث از عدالت مجتهد است!

جواب: خیر، بحث در اینجا در مورد صرف عدالت است، مثلاً کسی که می‌خواهد شهادت بدهد. البته در مجتهد هم می‌شود متصوّر شود چرا که ممکن است مجتهد ترک معاصی را طبق دواعی دیگری انجام می‌دهد که این مانعی ندارد که این‌ها را بر دواعی دیگری انجام دهد اما داعی خوف به‌گونه‌ای است که این شخص عبادت‌های خود را بر همان داعی خوف و رجاء ثواب و ... انجام می‌دهد اما ترک‌های او مستند به این داعی نیست بلکه به اقتضائات طبع و ... مستند شده است.

#### صورت‌های مختلف اشخاص در انجام افعال و ترک معاصی

این فرمایش ایشان است، بنابراین در اینجا اشخاص را به چند صورت می‌تواند تصوّر کرد:

##### صورت اول

یک تیپ شخصیتی که تمام فعل واجبات و ترک معاصی اعم از تعبّدی و توصلی را مستند به خوف و عقاب و حساب رعایت می‌کند.

##### صورت دوم

تیپ و نوع دیگری که می‌توان فرض کرد آن دسته‌ای هستند که تعبّدیات با خوف و رجاء است اما در غیر از آن همگی یا بعضی از آن با دواعی دیگر می‌باشد که خوف نیست.

##### صورت سوّم

نوع سوّمی هم که بر اساس توضیحاتی که داده شد این است که داعی خوف هم که گفته می‌شود در برخی موارد داعی خوف در افعال توصلی نیست و فقط بنا بر انگیزه‌های دیگر آنها را ترک می‌کند به حیثی که اگر آن انگیزه‌ها وجود نداشت ممکن بود آنها را مرتکب شود؛ و مواردی هم وجود دارد که به داعی خوف ترک می‌کند به حیثی که اگر داعی خوف نبود مرتکب آنها می‌شد؛ و حالت سوّم آن هم اینکه هر دو این دواعی (داعی خوف و انگیزه‌های دیگر) موجود است که این حالت سوّمی است که وجود دارد. البته همان‌طور که مستحضرید در جایی که دو عامل در یک فعل وجود دارد یا اندکاک پیدا می‌کند و جزء العلّة هستند یعنی این عامل و عامل دیگر وجود دارند و جزء العلّة موجب می‌شود که ترک انجام شود که این یک حالت است. حالت دیگر این است که این‌ها دو داعی مستقل هستند.

پس به این نکته نیز باید توجه شود که ترک این معاصی و یا فعل توصلیات از یک شخص 1- گاهی فقط به داعی خوف الهی است، 2- گاهی فقط به دواعی دیگر است و اصلاً داعی خوف نیست به حیثی که اگر آن دواعی نبود فعل را مرتکب می‌شد، 3- این دو داعی باهم ترکیب شده است که اگر هرکدام جداگانه وجود داشتند این فعل را انجام نمی‌داد اما الان مثلاً داعی خوف الهی و داعی غیرت ملیت و دفاع از کیان کشور باهم ممزوج شده‌اند که هرکدام از این دو اگر جداگانه بودند این فعل را انجام نمی‌داد اما الان هر دو باهم جمع شده‌اند که این صورت حاصل شده است که این مورد هم کم نمی‌باشد. 4- این دو داعی وجود دارد –خوف از یک طرف و دواعی دیگر از سوی دیگر- به شکل مستقل و به حیثی که هرکدام از این‌ها اگر به تنهایی بود معلول را ایجاد می‌کرد، مثلاً معصیتی را ترک می‌کرد و یا فعلی را انجام می‌داد.

پس همان‌طور که گفته شد به‌طورکلی هنگامی که دواعی‌ که دو دسته شدند –دواعی الهی و دواعی طبیعی غیرالهی-

1. گاهی در ترک معصیت و یا فعل واجب توصلی خوف الهی نقش مستقل داشته و دواعی طبیعی دیگر نقشی ندارند.
2. دواعی طبیعی نقش دارند و خوف الهی نقشی ندارد.
3. این‌ها به صورت ترکیبی نقش دارند، یعنی به صورت جداگانه معلول بر این‌ها مترتّب نمی‌شود.
4. به صورت عاملین علی معمولٍ واحد وجود داشته و هرکدام اگر به تنهایی وجود داشتند شخص ترک یا فعل را انجام می‌داد و درواقع هرکدام مستقل دارای این نقش هستند لکن الان با هم جمع شده‌اند.

که در صورت چهارم طبیعتاً صدور فعل انواع و اقسامی دارد که البته در اینجا قرار نیست که خیلی به آن پرداخته شود، اما این نکته در اینجا باید عرض شود که گاهی معلول مستند می‌شود به اسبق علل و اقوی علل؛ یعنی در جایی که تعدد دارد آنکه جلوتر و ریشه‌دارتر است علت می‌شود و دوّمی در رتبه بعد قرار گرفته و علّت در این فعل به شما ر نمی‌آید. فلذا در جایی که کسی طبعش این‌چنین است –که بسیاری از افراد هم این‌چنین هستند که مثلاً بخواهد قازوره‌ای را بخورد طبع او اجازه نمی‌دهد- در اینجا درست است که اگر این طبع هم وجود نداشت خوف جلوی این را می‌گرفت اما قدرت طبع در اینجا به‌گونه‌ای است که فعل مستند به آن طبع می‌شود نه به عامل ثانوی که خوف باشد.

البته اینکه ایشان می‌فرمایند هم درست است که تمام این احوالی که گفته شد گاهی نسبت به تمام معاصی و تمام توصلیات است، گاهی نسبت به بعضی از آنها است و گاهی در بعضی از افعال دواعی الهی و در بعضی دیگر دواعی طبیعی است و می‌توان این تفکیک را انجام داد. مثلاً در اینکه شخصی قازورات را نخورد داعی طبع انسان است اما در اینکه شخص فلان فحشا را مرتکب نشود خوف الهی می‌باشد که این هم کاملاً متصوّر است.

حال آنچه مرحوم خوئی می‌فرمایند به صورت مطلق ظاهر کلامشان این است که تمام این ترک‌ها و فعل‌های توصلی مستند به خوف الهی است.

#### اشکال به نظر مرحوم خوئی

به نظر می‌رسد که این فرمایش اگرچه فی‌الجمله درست است اما با این اطلاق و وسعت درست نیست، البته مقصود از فی‌الجمله در اینجا فی‌الجمله مفصّل می‌باشد. آنچه به نظر می‌آید در عدالت طبق این قول لازم است این نیست که تمام این توصلیات از افعال و تروک تماماً –در حدّی که مورد ابتلای او است- این‌ها مستند شوند به خوف الهی، به نظر می‌رسد که این ضرورتی ندارد و حتی غالباً هم این‌چنین نیست که اگر او معصیت انجام بدهد عدالت مختل می‌شود و اگر مثلاً آن فحشا و اکل قازورات را انجام دهد عدالت از او ساقط می‌شود، بلکه آنچه مهم است این است که این افعال از این شخص صادر نشود یعنی مطابق شرع باشد و شرع هم در اکل قازوره یا زنا یا غیبت و... که قربت را شرط نکرده و تعبّدی نکرده است. اشکال ما به مرحوم خوئی در اینجا است که در معنای عدالت تصویرات و فرمایشات شما این مواردی بود که در بالا گفته شد لکن عرض ما این است که این احکام توصلی نیاز نیست که مستند به داعی خوف شود، چراکه شما عدالت را وصف فعل گرفته‌اید و می‌فرمایید عدالت استقامت بر قواعد شرع و حرکت بر ریل شریعت است، آیا شریعت در ترک زنا و شرب خمر و ... امر به عبادی بودن این‌ها کرده است یا توصلی است؟ مسلّماً شرع این‌ها را توصلی می‌داند و درواقع نمی‌خواهد این‌ها انجام شود به هر دلیلی و یا در نقطه مقابل می‌خواهد این توصلیات انجام شود و به‌عنوان‌مثال آنچه لازم است این است که شخص از وطن خود دفاع کند خب اگر قرار بود که این مسأله قربی و از روی خوف باشد که آن را همچون جهاد قرار داده و امر می‌کرد که این هم نوعی عبادت بوده و بایستی با داعی الهی باشد، درحالی‌که چنین چیزی در شرع گفته نشده است و شما اینجا عدالت را یک بار اضافه‌ای بر عدالت شرعی حاکم کرده‌اید.

ما معتقدیم که عدالت اگرچه شرعی است اما معنای آن همان انجام طاعات و ترک معاصی است که اگر بخواهیم خلاصه‌تر هم بکنیم درواقع عدالت یعنی ترک معصیت‌ها –چراکه همان فعل واجبات هم ترکشان معصیت است و نباید انجام شود، درواقع برخی موارد نفسشان معصیت است و برخی موارد ترکشان معصیت است و از این جهت معنای عدالت به صورت خلاصه می‌شود ترک معصیت- حال در اینجا که گفته می‌شود عدالت یعنی فعل طاعت و ترک معصیت، طاعت به همان صورتی است که شارع فرموده است و ترک معصیت هم به همان شکلی است که شارع فرموده است، پس این چه مسأله اضافه‌ای است که در عدالت دخیل می‌کنید؟

شارع می‌گوید معصیت ترک شود، یعنی شما مواجه با گناهی می‌شوید و آن را ترک می‌کنید حال چه با قصد قربت باشد چه با هر قصد دیگری باشد، مهم این است که این تکلیف انجام شد؛ یعنی کسی که ربا نگرفت، فحشا انجام نداد، غیبت نکرد، تهمت نزد، دروغ نگفت، اکل قازورات نکرد و... به هر دلیلی که بخواهد باشد این عمل او منطبق بر شرع است و حتی اگر هم شخص کافر هم باشد وقتی این اعمال را ترک کرده است مطابق شرع بوده و بر او عقاب نمی‌شود؛ و همچنین در طاعات توصلی هم شارع قصد قربت را قصد نکرده است، مثلاً می‌گوید میّت باید دفن بشود، نظامات اجتماعی باید حفظ شوند، اخلال به نظام نباید بشود و ... و یا برخی افعال را امر می‌کند که باید انجام بشود، در این‌ها نیست قصد قربت اخذ نشده است و اگر بنا بود که قصد قربت در این‌ها وجود داشته باشد شارع حکم می‌کرد که این‌ها نیز همچون نماز و روزه تعبّدی است درحالی‌که شارع تعبّد نکرده است بلکه توصلی است و توصلیات هم چه افعال و چه تروک مشروط به قربت نیست و داعی خوف همان قربت می‌باشد و درواقع داعی خوف و یا رجاء به ثواب انواعی از قصد قربت است که در فقه ملاحظه شد و این‌ها در توصلیات شرط نیست.

پس آنچه در اینجا به مرحوم خوئی اشکال می‌شود این است که شما چگونه چنین ادّعایی کرده‌اید که تمام این افعال باید بر مبنای داعی خوف و دواعی الهی باشد؟ این کلام نیاز به دلیل محکمی دارد که ایشان چنین دلیلی ارائه نکرده‌اند و هنگامی که به ادله مراجعه می‌شود نیز دلیل قانع‌کننده‌ای وجود ندارد.

البته بله صرف انجام توصلیات و یا ترک محرّمات با دواعی غیر الهی عدالت را درست نمی‌کند بلکه بایستی در این شخص خوفی وجود داشته باشد که واجبات عبادی را انجام دهد چرا که این‌ها یک مجموعه هستند و استمرار مجموعه‌ای است و عدالت به صورت فردی در اینجا معتبر نیست بلکه عدالتی که گفته می‌شود یعنی انجام تمام طاعات و ترک تمام معاصی که به صورت مستمر و غالبی می‌باشد، پس اگر در اینجا معنای عدالت مجموعی اخذ شد در بخش تعبّدیات داعی خوف و ... لازم است؛ بنابراین در این شخص بایستی داعی خوف و یا رجاء ثواب باشد تا تعبّدیات را انجام بدهد و احیاناً همان داعی بر این ترک‌های توصلیات نیز اثر دارد اما نیازی نیست که بر این‌ها اثر داشته باشد بلکه یک درجه‌ای از داعی خوف و ثواب و عقاب دارد که عبادات را انجام می‌دهد اما مابقی افعال به‌گونه‌ای است که اگر طبع او نبود شاید مرتکب می‌شد و اگر این‌چنین بود عدالت او دچار مشکل می‌شد لکن الان که با طبع خود و بدون این دواعی –بدون این دواعی مطلقاً و یا این داعی جزء است و یا علّتین علی معلول واحد، هرکدام باشد کافی است- عدالت در او ثابت است.

توضیح بیشتر مطلب اینکه:

تند‌ترین صورت این مسأله این‌چنین است که این شخص دارای یک داعی خوف و رجاء است که عبادات را انجام می‌داد و مابقی افعال و تروک به‌گونه‌ای است که اگر انگیزه‌های شخصی او وجود نداشت این داعی به آن اندازه برد نداشتند -چرا که ملکه هم در این بحث دخالت داده نشد- پس درواقع این داعی به‌گونه‌ای است که شخص عبادات را انجام می‌دهد که در عالم واقع هم بسیار مشاهده می‌شود که کسی نماز و روزه و حج و ... را انجام می‌دهد اما مرتکب برخی فواحش و یا گناهان دیگر نیز می‌شود، منتهی این شخص در صورت اول به خاطر فرهنگ و یا طبیعتش مرتکب معاصی توصلی نمی‌شود و این ترک معاصی فقط و فقط به دلیل انگیزه‌های شخصی می‌باشد و اصلاً خوف الهی و ... در ترک‌ها و توصلیات او نقشی ندارد چه در همه و چه در بخشی از افعال، به حیثی که اگر آن دواعی شخصی در او وجود نداشت داعی خوف نمی‌توانست مانع او شود، اما واجبات تعبّدی را با داعی خوف انجام می‌دهد. این صورت را می‌توان عدالت نامید چراکه این شخص طبق ریل شریعت پیش می‌رود و درواقع شریعت هم بیش از فعل توصلیات و ترک توصلیات از ما نخواسته است. البته باید بررسی شود که شریعت در این موارد بیش از آنچه اوّلاً و بالذّات است امر اضافه‌ای هم دارد؟ اگر فرموده است می‌پذیریم اما به نظر نمی‌آید که مقوله اضافه‌ای در اینجا باشد.

اگر این کلام پذیرفته شود عدالت با ملکه کمی فاصله پیدا می‌کند، اما اگر ظاهر فرمایش ایشان پذیرفته شود عدالت با معنای ایشان به ملکه بسیار نزدیک است چراکه ایشان معتقد است که تمام این ترک‌ها و یا فعل توصلیات تماماً باید به شانه و پایه خوف و رجاء الهی بازگردد که اگر این‌چنین باشد بسیار به ملکه نزدیک است، اما اگر آنچه نظر ما است پذیرفته شود فاصله ایجاد می‌شود.

### حاصل کلام

پس حاصل بحث و جان کلام در اینجا این است که این قولی که می‌گوید عدالت عبارت است از ارتکاب طاعات و اجتناب معاصی بنا بر داعی الهی، دو تصویر دارد:

تصویر اول این است که «عن داعٍ الهیٍ فی جمیع هذه الافعال و تروک». حال این داعی الهی که در همه جا وجود دارد یا تنها است و یا به شکل دو عامل مستقل می‌باشد، یعنی از آن چهار صورت مذکور دو صورت دارد؛ یعنی این افعال به داعی الهی است در تمام اعمال و ترک‌ها یا به صورت کاملاً مستقل و متفرّد و یا به صورت عامل مستقلّی که با عامل دیگر نیز اجتماع دارد. این یک تصویر است که ظاهر کلام مرحوم خوئی این است که تمام این اعمال باید به داعی الهی باشد منتهی یا متفرّداً و یا مجتمعاً با یک عامل مستقل دیگر و اگر بنا بر همراهی با ایشان باشد باید گفت که شأنی هم کفایت می‌کند.

تصویر دوم هم این است که گفته شود این شخص باید داعی الهی داشته باشد و نمی‌تواند به‌طور مطلق بدون داعی الهی باشد چراکه باید واجبات و عبادات را انجام بدهد پس در عبادات باید داعی الهی باشد و در غیر عبادات همان است که شرع گفته است و لو بدون داعی الهی به این صورت که گفته شود یا داعی الهی اصلاً در او نیست و یا اگر وجود دارد عامل‌های قوی‌تری پیش از عوامل الهی در شخص اثر می‌گذارد. در این تصویر دوم عدالت در قول سوّم را تا حدودی وسیع‌تر می‌کند به این معنا که مواردی را هم در برمی‌گیرد که اگر شخص فقط بر داعی الهی بود برخی از گناهان را انجام می‌داد و درواقع این داعی در این شخص آن‌چنان برد نداشت اما الان به دلیل روحیه ملیت، رودربایستی، ریا، به خاطر فرهنگی دارد و ... فواحش را انجام نمی‌دهد، ربا نمی‌خورد و...

حال اگر این صورت پذیرفته شود نکاتی در آن وجود دارد که ان‌شاءالله در جلسات آینده عرض خواهد شد.